

یادداشت

**سید خلیل سجاد پور**

info@khorasannews.com



«گوشی قاپ خشن» بادی به غیب‌انداخت و باغرور خاصی به افسر پرونده‌اش گفت: «من آزاد شدم، وسایلم را بدهید!» افسر آگاهی حیرت زده و متعجب نگاهی به پی نوشت مقام قضایی در پرونده کرد و پرسید «پس گوشی‌های سرقتی دیگر چه شد» دزد به چشمان افسر ارشد خیره‌شدو ادامه‌داد: آن‌ها شاکی ندارند!و...

باورم نمی‌شد، اشک‌های پنهان و بغض فروخورده «حافظ امنیت» را با همه وجودم حس می‌کردم او بیش از یک هفته خواب و خوراک نداشت تاگوشی قاپی را دستگیر کند که بانویی را اشک‌ریزان به کلانتری کشانده‌بودو حالا به گوشی قاپی‌های دیگر نیز مهر تایید می‌زد!افسر پلیس یقین داشت که او دوباره جرایم خشن خود را ادامه می‌دهد اما باید به «قانون» احترام می‌گذاشت ودزد گوشی‌ها را آزاد می‌کرد چرا که شاکیان دیگر شناسایی نشده‌بودندو سارق هم سابقه کیفری نداشت.افزایش آمار سرقت‌ها درحالی موجب نگرانی شهروندان شده‌است که همه انگشت‌ها دستگاه قضایی را نشانه می‌گیرد و جمله «دزدودتر از قاضی به خانه می‌رود!» در بین مردم به ضرب المثل‌ی جدید

## حوادث

# چرا دزدها زودتر از قاضی به خانه می‌روند؟!

تبدیل شده است اما کنکاش‌های رسانه‌ای در این ماجرا، حقیقت تلخی را نمایان کرد که بیانگر نقص‌های فاحش در قانون کاهش مجازات حبس تعزیری است و باید مورد توجه نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی قرار گیرد. اگر چه حرکت به سوی حبس زدایی در قوه قضاییه ستودنی است و قانون کاهش مجازات‌های حبس تعزیری نیز نقاط قوتی دارد که مزایای آن انسان‌های بی‌گناهی را از آسیب پذیری حفظ می‌کند ولی معایب این قانون باید زیر دره بین کارشناسی برود چرا که خودموجب جری‌شدن سارقان و به نوعی ترغیب نوجوانان به ارتکاب جرم شده است. با اجرای این قانون در حدود دو سال گذشته، بیشتر سرت‌های گوشی قاپی، دستبرد به منازل، محتویات خودروها و... از جمله جرایم قابل گذشت تلقی می‌شوند و با گذشت شاکی در صورتی که ارزش اموال سرقتی زیر ۲۰ میلیون تومان باشد و سارق نیز سابقه دار نباشد باید به حکم قانون مهر «آزادی» برپرونده خودنمایی کند! اما چه کسی تضمین می‌کند که سارق یا سارقان، مال باخته را با تهدید پنهان وادار به گذشت نکنند؟ چرا باید مال ختگان بعد از

**حکم دادگاه درباره حادثه وحشتناک مشهد تایید شد**

# ماجرای قطع انگشتان یک زن باقمه‌جوان افیونی!

**سید خلیل سجاد پور-**

حکم قصاص جوان ۱۹ ساله معتادی که در جریان یک حادثه وحشتناک، انگشتان دست زنی را با قمه قطع کرده بود، در حالی به تایید قضات دیوان عالی کشور رسید که مجرم مخوف به تحمل دو سال زندان (اشد مجازات حبس قانون کاهش مجازات طبق تعزیری) و پرداخت دیه محکوم شده‌است.

به گزارش اختصاصی روزنامه خراسان، ظهر هجدهم آبان سال ۹۹، «فردین» جوان معتادی که گاهی یکی از بستگانش را مجبور به پرداخت پول می‌کرد، بار دیگر به سراغ زنی از اقوامش رفت که آن روز در منزل روستایی تنها بود. این جوان ۱۹ ساله اگر چه سابقه کیفری نداشت اما با چهره‌ای آلوده به مواد افیونی قدم به درون خانه‌ای گذاشت که فکر نمی‌کرد بدون دریافت پول از آن جا خارج شود. وقتی «فردین» خواسته‌اش را بیان کرد با پاسخ منفی «سحر» روبه‌رو شد. او که همسرش در منزل حضور نداشت به او گفت: «فلا پولی در بساط ندارد!» ولی «فردین» که انتظار این پاسخ را نداشت، با چهره‌ای برافروخته و عصبانی بر دریافت پول اصرار کرد چرا که قبلا نیز با همین شگرد از او پول گرفته بود! ولی این بار ماجرا به گونه‌ای دیگر رقم خورد. «فردین» که شاید تحت تاثیر «خماری» ناشی از استعمال مواد مخدر قرار داشت ناگهان قمه ترسناکی را به دست گرفت و به سوی زن جوان حمله‌ور شد.

او که به قول معروف «خون جلوی چشمانش را گرفته بود!» بی رحمانه ضربات وحشتناک قمه‌اروانه پیکر زن جوان کردو همانند تبری



که بر تنه درخت فرود می‌آمد، تیغ برنده قمه را از هر سو بر نقاط مختلف پیکر زن بی دفاع می‌کوبید. او در میان وحشت و خون‌دستش را بالا برد تا از ضربات بیشتر قمه جلوگیری کند ولی مهاجم افیونی انگشتان دست او را قطع کرد به طوری که حتی انگشت کوچک او در مقابل چشمان وحشت زده‌اش روی زمین افتاد. با وجود این مهاجم خطرناک دست بردار نبود و همچنان ضربات هولناک قمه را بر سر و بدن وی فرود می‌آورد. جیغ و فریادهای دلخراش زن جوان فضای سر‌دروز پاییزی را می‌شکافت اما کسی از اهالی روستا صدایش را نمی‌شنید. انگشتان هر دو دست زن جوان اویزان و قسمتی از استخوان کف دست نیز قطع شده بود که بر اثر خون ریزی شدیدروی زمین افتادو...

گزارش اختصاصی روزنامه خراسان حاکی است: طولی نکشید که همسایگان و اهالی روستا در جریان این حادثه تلخ قرار گرفتندو بدین ترتیب زن جوان به مرکز درمانی انتقال یافت و تحت مداوا قرار گرفت. پزشکان اگر چه تعدادی از انگشتان قطع شده این زن را پیوند زدند اما برخی از اندام‌وی دچار معلولیت‌های حرکتی شدو مشکلات حادی را برای این زن به وجودآورد.

از سوی دیگر همسر مصادوم که غم‌سنگینی را تحمل می‌کرد به دستگاه قضایی برد تا قانون در این باره قضاوت کند. پس از بررسی‌های مقدماتی در پاسگاه انتظامی آب‌سروان و دستگیری جوان افیونی، وی به دادسرای عمومی و انقلاب مشهد معرفی شد و تحقیقات قضایی با اقرار ی متهم ادامه یافت. بنابر گزارش روزنامه خراسان، با صدور کیفرخواست و تکمیل تحقیقات در شعبه بازپرسی، پرونده این حادثه وحشتناک با توجه به اهمیت و حساسیت آن به شعبه پنجم دادگاه کیفری یک خراسان رضوی ارسال شد و وزیر نظر قضات با تجربه دادگاه ویژه پرونده‌های جنایی مورد بررسی‌های دقیق قضایی قرار گرفت در جلسات دادگاه که با حضور و کلاهی مدافع بر گزار شد متهم تلاش کرد تا خود را به خاطر مصرف مواد مخدر فردی مسلوب الاراده معرفی کند این درحالی بود که ادعای «جنون» نیز بخشی از دفاعیات متهم را به خوداختصاص می‌داد.

در همین حال بر اساس رای صادر شده از



### سد باروق قتلگاه ۳ پسر نوجوان شد

سرپرست سازمان آتش‌نشانی و خدمات ایمنی شهر داری میاندوآب گفت: سه نوجوان بر اثر غرق شدگی در سد باداملو در روستای قزمیلاغ از توابع باروق جان باختند. به گزارش حادثه ۲۴، سامان محمدی گفت: این نوجوانان که پسر هستند ۱۲، ۱۳، و ۱۶ ساله بودند که عصر روز گذشته در حین شنا دچار حادثه شدند و جان خود را از دست دادند. او می‌گوید: نیروهای مردمی پیکر این سه نوجوان را از آب بیرون کشیدند و توسط نیروهای آتش‌نشانی به سرخانه گلشن زهرا منتقل کردند. سرپرست سازمان آتش‌نشانی و خدمات ایمنی شهرداری میاندوآب گفت: هر سال با گرم شدن هوا در فصل تابستان جوانان برای شنا کردن به رودخانه‌های اسدها می‌روند که به دلیل عمق زیاد آب در برخی از نقاطو آشنایی نداشتن با فنون شنا برخی اوقات شاهد وقوع حوادث تلخ هستیم.



سه شنبه ۲۸ تیر ۱۴۰۱  
۱۹ ذی الحجه ۱۴۴۳. شماره ۲۰۹۸۸

**خراسان** روزنامه صبح ایران

در امتداد تاریکی

### سکوت تلخ در خواستگاری!

از همان روز اول، شوهر بدریخت و بدقواره ام را دوست نداشتم و نمی‌خواستم با او ازدواج کنم اما در حالی با اصرار خانواده ام پای سفره عقد نشستم که بعد فهمیدم...

به گزارش خراسان زن ۳۵ ساله با بیان این که پس از طلاق از روستاهای تربت حیدریه و در خانواده‌ای ۹ نفره مصرف نمی‌کنم اما با مشکلات دیگری روبه‌رو شدم به مشاور و مددکار اجتماعی کلانتری میرزا کوچک خان مشهد گفـت: تا کلاس پنجم ابتدایی بیشتر درس نخواندم چرا که برادرم جوانی متصبب و غیرتی بود و اعتقادی به تحصیل دختران نداشت من هم که در یکی از روستاهای تربت حیدریه و در خانواده‌ای ۹ نفره زندگی می‌کردم تحصیلاتم را ادامه ن‌دادم و در کنار مادرم به خانه داری مشغول شدم تا این که «ساعد» به خواستگاری ام آمد. پدر او در یک سفر زیارتی با پدرم آشنا شده بودو به همین دلیل در حالی مرا برای پرسرش خواستگاری کرد که من حتی از اسم او هم ناراحت بودم. آن زمان ۱۵ بهار از عمرم گذشته بود و دوست داشتم با جوانی خوش تیپ و خوش چهره ازدواج کنم ولی ساعد نه تنها بدریخت و بدقواره بود بلکه دارای و ثروتی هم نداشت. او به خدمت سربازی هم نرفته بود و تنها به پدرش در کشاورزی کمک می‌کرد. با آن که هیچ شناختی از خانواده ساعد نداشتیم اما در جلسه خواستگاری حتی یک کلمه هم با او صحبت نکردم از سوی دیگر خانواده ام اصرار داشتند که او جوانی سر به راه و باوقار است. خلاصه مخالفت‌های من فایده‌ای نداشت و مجبور به از دواج با او شدم در شب عقد کنان فقط اشک می‌ریختم چرا که از همان دوران کودکی هیچ وقت محبتی از پدرم ندیده بودم و او دست نوازش بر سرم نکشیده بود. مادرم نیز به شدت از پدرم می‌ترسید و تنها به حرف او گوش می‌کرد در میان همین دل شکستگی صیغه عقد جاری شد و من و ساعد نامزد شدیم اما چند روز بعد تازه فهمیدم او نه تنها پول و قیافه ندارد بلکه جوانی پر خاشاگر است و زبانش فقط به توهین و فحاشی باز می‌شود وقتی یک هفته بعد از برگزاری مراسم عقد کنان نزد خانواده‌اش به من توهین کرد و تنکـم زدن تازه فهمیدم با چه غول بی‌شاخ و دمی از دواج کرده‌ام به طوری که حتی شوه‌ر خود را باهمسرش رانمی‌داند دیگر با کابوس‌های وحشتناک در گیر بودم و افکار خطرناکی به سرم می‌زد برای همین شرایطم در زندگی را با مادرم در میان گذاشتم اما او از یک مال دعای مهر و محبت گرفت و مرا به ادامه زندگی ترغیب کرد. من هم که چاره‌ای نداشتم پذیرفتم تا این که یک روز از ساعد خواستم مرا به خانه پدرم ببرد ولی او توجهی به خواسته ام نکرد من هم همه قرص‌ها را جمع کردم تا او را تهدید به خودکشی کنم ولی ساعد بدون تأمل گفت: «بخور زودتر بمیری تا من زن دیگری بگیرم!»

من هم به دلیل لجبازی و عصبانیت قرص‌ها را خوردم که حامله بشد و او از ترس مرا به خانه پدرم برد و رها کرد آن‌ها هم مرا به بیمارستان رساندند و از مرگ نجات یافتیم با وجود این خانواده ام وضعیت مرا درک نمی‌کردند و حرف‌هایم را باور نداشتند. آن‌ها مرا مقصر می‌دانستند به گونه‌ای که پدرم مرا تنک زد و نفرین‌های مادرم نیز شروع شد. به ناچار در حالی به زندگی در کنار ساعد ادامه دادم که در طول یک سال دوران نامزدی چند بار تصمیم‌های احمقانه دست به خودکشی زدم بالاخره در میان گریه و ناله زندگی مشترکمان در یک انباری آغاز شد که نامش را خانه گذاشته بودند با آن که هیچ علاقه قلبی به ساعد نداشتم سر نوشت شومر را پذیرفتم و از خانواده ام قطع امید کردم چرا که هر بار از مشکلات و کتک کاری‌های ساعد با مادرم سخن می‌گفتم او بلافاصله نزد مال می‌رفت تا طلسم زندگی مرا بشکند در همین روزها به طور ناخواسته باردار شدم و دخترم در حالی به دنیا آمد که همسرم فقط به دست پدرش نگاه می‌کرد تا پولی برای مخارج زندگی کف دستش بگذارد.

حالا دیگر دخترم تنها بهانه من برای ادامه این زندگی نکبت بار بود تا این که پنج سال بعد پسرم نیز به دنیا آمد ولی رفتارهای همسرم تغییری نکرود و در قلب من هم جایی نداشت حالا دیگر شب‌روزی به طلاق می‌اندیشیدم و انواع قرص‌های اعصاب و روان را مصرف می‌کردم چرا که مجبور بودم در مزارع اهالی روستا کارگری کنم تا هزینه‌های زندگی تأمین شود ولی مدتی بعد وقتی نتوانستم به کارگری ادامه بدهم یک فروشگاه کوچک خرازی راه انداختم ولی روزگار خیلی بر من سخت می‌گذشت به طوری که دیگر کارد به استخوانم رسید و خانواده ام را تهدید کردم که اگر طلاقم را نگیرند به جایی می‌روم که دیگر من را نبینند بالاخره با فشاری‌های زیاد از ساعد طلاق گرفتم و به یک زندگی آرام بازگشتم. حالا اگر چه قرص‌های اعصاب مصرف نمی‌کنم اما با مشکلات زیادی روبه‌رو شدم. از سویی به تنهایی نمی‌توانم خواسته‌های فرزندانم را برآورده کنم و از طرف دیگر با تهمت‌های ناروا و نگاه‌های سرزنش‌آمیز دیگران روبه‌رو می‌شوم به همین دلیل تصمیم گرفتم به مشهد مهاجرت کنم اما در این جـانـیز با هزینه‌های سنگین زندگی روبه‌رو شده‌ام...

گزارش خراسان حاکی است با صدور دستوری از سوی سرهنگ علی عبدی (رئیس کلانتری میرزا کوچک خان) رسیدگی روان شناختی و اقدامات مشاوره‌ای برای این زن جوان در دایره مددکاری اجتماعی کلانتری آغاز شد.

**ماجرای واقعی با همکاری**

**پلیس پیشگیری خراسان رضوی**